

# استفتائات پیرامون کاهش ارزش پول

(قسمت: پایانی)

حضرت آیه الله مرعشی شوشتری:

پس از تقدیم عرض سلام، در پاسخ به مسأله تورم نظر حضرت تعالی را به مطالب ذیل جلب می‌نمایم.

در مورد بند (۱) و (۲)، از کلمات فقها استفاده می‌شود که مال القرض و یا مهریه اگر مثلی باشد، مدیون فقط مسؤول پرداخت مثل آن مال می‌باشد و اگر قیمی باشد، مسؤول پرداخت قیمت آن می‌باشد و دو دلیل می‌توان برای آن مطلب اقامه کرد. (۱) سیره متشرعه

برای روشن شدن استدلال به سیره متشرعه لازم است نظر شما را به این امر جلب نمایم که مسأله تورم هر چند در زمان ما افزایش یافته است، اما به طور کلی تورم در سطحی پایتتر در سابق بلکه از زمان شارع مقدس نیز وجود داشته است و از طرف شارع نسبت به چنین امری هیچ‌گونه دستور خاصی صادر نشده است. مثلاً در مورد مهریه زنان مسلمان در صدر اسلام، مهریه زنان خود را اکثراً مهر سنت قرار می‌دادند و حتی خلیفه دوم از مهریه‌ای که بیشتر از مهر سنت بود منع کرده بود؛ و این روش همچنان در زمان ائمه معصومین علیهم‌السلام وجود داشته و تا زمان ما

در بین مردم تا حدی رایج است و درهم همیشه از نظر قدرت خرید متفاوت بوده، شارع مقدس نسبت به این تفاوت دستوری نداده و مردم را مکلف به جبران این تفاوت نکرده است. و این دلیل است بر اینکه شارع مقدس، مدیون را مسؤول پرداخت آن تفاوت ندانسته است و تورم هر چند در آن زمانها مانند تورم در زمان ما نیست، اما به هر حال اگر چنین تورمی هر چند جزئی باشد دین محسوب می‌گردد و لازم بود تکلیف مسلمانان را روشن سازد.

(۲) عموم «أوفوا بالعقود»

هرگاه قراردادی بر اساس مبلغی پول منعقد گردد، چنین قراردادی لازم الوفاء می‌باشد و الزام مدیون به پرداخت مابه‌التفاوت برخلاف قرارداد می‌باشد. و فقهای عظام نیز، در مثلیات در مبحث قرض همین نظریه را تأیید کرده‌اند. مرحوم سید یزدی در رساله سؤال و جواب می‌فرماید:

هرگاه دین مؤجل باشد و تنزل قیمت پیش از حلول اجل باشد، خسارت بر طلبکار است؛ و همچنین اگر بالمزّه از قیمت بیفتد مثل پول کاغذی که منسوخ شود؛ و محتمل است که لازم باشد دادن

قیمت آخر از منته تنزل. و اگر قیمت داشته باشد و لکن نایاب شود (مانند درهم که فعلاً نایاب است اما قیمت ذاتی دارد) باید قیمت آن را علی فرض الوجود بدهد. و همچنین است اگر آن دین حال باشد یا اجلس حلول کرده باشد و لکن طلبکار راضی به تأخیر باشد و مطالبه نکرده باشد. و اما اگر مطالبه کند و مدیون در دادن معاطله کند بدون وجه شرعی، پس در صورت تنزل قیمت از کیسه طلبکار رفته است، چنانکه در غضب می‌گویند. و در صورت خروج از قیمت محتمل است، بلکه بعید نیست جواز مطالبه اعلی القیم بنا بر اینکه در غضب قائل به اعلی القیم باشیم، کما لایبعد؛ چون مناط حکم غضب در اینجا نیز جاری است، بلکه بعضی مدارک بعمومه شامل مقام است مثل «لاضرر» و عمومات تقاص. و همچنین است حکم در صورت نایاب شدن، لکن چون اصل مسأله خالی از اشکال نیست، بهتر، گذرانیدن امر است در جمیع صور به مصالحه و مراضات. انتهی کلامه رفع مقامه.

حضرت امام نیز، همین نظریه (پرداخت مثل در مثلی و قیمت وقت اقتراض در قسیمی) را پذیرفته است. (۱)

همچنین در پاسخ سؤالی مبنی بر اینکه: اگر فرضاً شاخص هزینه زندگی در سال ۱۳۵۲ و هنگام دریافت وام، رقم ۱۰۰ و در سال ۱۳۵۴ هنگام استرداد وام، رقم ۱۵۰ بوده است، تفاوتی را که در واقع در اثر تورم، ارزش پول طلبکار کاهش یافته است، بدهکار بخواهد به عنوان بها پرداخت نماید، آیا صحیح است یا نه؟ امام بزرگوار در جواب می فرماید:

ریاگیرنده، باید مقداری را که ریا گرفته پس دهد و کم و زیاد شدن ارزش پول ندارد. (۲)

در مورد خمس و یا زکات که به تعویق می افتد، اگر آن مثل که مورد تعلق خمس است مثلی باشد و مثل آن موجود باشد همان مثل را باید پرداخت نماید و اگر مثل موجود نباشد، قیمت روز الا دای آن را باید بردارد و اگر قیمتی باشد و عین آن موجود باشد، باید عین آن را بدهد و اگر قیمتی باشد، لازم است قیمت آن را بپردازد. مالیات، حکم قانونی خود را دارد و باید طبق قانون عمل کرد.

و حکم خسارات ناشی از اتلاف مال نیز، از آنچه گفته شد، معلوم گردید. و در مورد مال المضاربه، مراد معلوم نیست. و اما سؤال شما در ارتباط با بند (۴)، پاسخش این است که به نظر می رسد منعی از شرط مذکور وجود ندارد و مغایرتی با سیره متشرعه و عموم «أوفوا بالعقود» نیز نخواهد داشت.

والله العالم بحقائق أحكامه.

محمد حسن مرعشی ۵/آبانماه/۱۳۷۲

حضرت آیه الله موسوی بجنوردی

بسم الله الرحمن الرحيم

بر اساس نیاز فطری انسان به زندگی

اجتماعی و رفع احتیاجات خویش، به ویژه نیازهایی که تنها از عهده جمع برمی آید، از آغاز تاریخ حیات بشر وجود روابط حقوقی و مبادلی و تحولات تدریجی و تدریجی آن، به تناسب مقتضیات زمان و ادوار مختلف در اشکال گوناگون، از ابتدایی ترین صورت، یعنی مبادله به نحو پایاپای تا شکل کنونی آن، یعنی مبادله با اسناد تجاری از جمله اسکناس، به عنوان

عالی ترین وسیله پرداخت در معاملات، و شناخته شده ایم شناخت حقیقت اسکناس در سرمنشأ اموری چون قرض، مهریه، اجاره، خرید مکاسب و سهام، اقسام، ضمانت قرار دادی، ضمانت قهری و ضمانت امری، ضمانت سسوائی و غیره و سایر مسائل مدنیات و جزایات اسلام، تا سیر زمان و مکان در اندیشه، بویژه اقتصاد را تعیین نموده، قابل توجه می باشد.

شناخت حقیقت اسکناس

اسکناس، عبارت است از چیزی که در آن توسط مرجعی معتبر، یعنی قانونگذار، به نحو قدرت خرید، اعتبار مالیت و ارزش شده است. بنابراین، از ویژگیهای مهم اسکناس، مالیت و ارزش داشتن آن می باشد. مالیت از احکام وضعی و امور اعتباری است که در عالم اعتبار موجود است. ارزشمندی و مالیت برخی اموال، ذاتی می باشد، زیرا چنین اموالی مانند برنج، گندم، پارچه و گوشت، خود، موجب رفع نیازهای انسان می شوند و مرغوبیت داشتن آنها ذاتی است و بدون اعتبار مالیت در آنها، خصایص مال، یعنی مرغوب بودن و مورد نیاز بودن (جهت رفع احتیاجات) را دارا هستند. به تعبیر دیگر، این نحو اموال، واقعاً واجد وصف مالیت هستند. اما

مالیت و ارزشمند بودن اسکناس، صرفاً، اعتباری می باشد و با قطع نظر از اعتبار مالیت توسط قانونگذار، اسکناس و هیچ گونه مرغوبیت و ارزش اقتصادی ندارد، زیرا نیازمندیها و احتیاجات را برطرف نمی سازد.

به منظور تسهیل امور اقتصادی و معاملی، قانونگذاران اقدام به اعتبار مالیت در اسنادی با شرایط و ویژگیهای معین در اشکال ثابت مانند اسکناس و اسناد تجاری به معنی خاصین کلمه (چک، برات) می نمایند. به تعبیر دیگر، این نحو اموال، واقعاً واجد وصف مالیت نیستند، بلکه واجد وصف مالیت شمرده می شوند.

در این ترتیب، همین اموالی نزد عرف عقلا و خردمندان موجب دارای مرغوبیت و ارزش اقتصادی نبوده، برطرف کننده احتیاجات می باشند. دارنده اسکناس مالک قدرت خرید معینی خواهد بود و می تواند به میزان همان توان خرید، یعنی به مقدار اسکناسهایی که دارد، بنماید.

به این ترتیب، تمام حقیقت و هویت اسکناس عبارت است از «قدرت بر خرید و قدرت و توانایی بر رفع احتیاجات». چنین ارزشی دارای جنبه عقلایی نیز، می باشد، زیرا چنین قدرتی به اقتضای تسهیل امور معاملی و اقتصادی و تجاری توسط خود ایشان ایجاد شده است و عرف خردمندان، مالک اسکناس را دارنده قدرت خرید و دارنده توانایی بر رفع نیازمندیهایش می داند. بنابراین، دارنده اسکناس به عنوان دارنده مال اعتباری و جعلی، قدرت خرید خاصی خواهد یافت و اسکناس، نماینده و حاکی از قدرت خرید خاص و معینی

می باشد که در خود اسکناس اعتبار شده است. لذا، این نظریه که «اسکناس اماره و حاکی است و محکی آن چیزی خارج از آن می باشد، مانند سند مالکیت مال غیر منقول که به دارنده آن حق استیفای از آن ملک را از طریق اجاره، عاریه، رهن و غیره می دهد» صحیح نیست؛ زیرا مالیت و ارزشمندی اسناد مالکیت یا اسنادی چون قبالة مال غیر منقول، پیرو اراده مالک آن می باشد، در حالی که مالیت و ارزشمندی اسکناس بدون اراده دارنده اش وجود دارد و با اعتبار مالیت توسط قانونگذار، خود اسکناس مالیت یافته، رفع نیاز می کند، به طوری که حتی شماره های اسکناس نیز دخالتی در مالیت و میزان ارزش اسکناس ندارد. و به اصطلاح، اسکناس از حیث شماره های سری، لایشرط است و دارنده اسکناس مالک قدرت خرید معینی خواهد بود نه مالک اسکناس با هویت خاص و شماره های سری معین.

بدین ترتیب، حقیقت اسکناس، نتیجه صرف اعتبار مالیت نمی باشد، بلکه نتیجه اعتبار ارزش و مالیت به نحو قدرت خرید می باشد. به طوری که بدهی به میزان یک میلیون تومان عبارت است از بدهی به همین میزان قدرت خرید که در مبلغ یک میلیون تومان اسکناس متجلی می شود.

با شناخت حقیقت اسکناس می توانیم به بررسی و مطالعه موضوعاتی چون قرض، مهریه، ضمان و خمس ارباح مکاسب بپردازیم.

**اسکناس در قرض:**

قرض عبارت است از «تملیک مالی لِأَخْرٍ بِالضَّمَانِ، بَأَنْ يَكُونَ عَلَى عَهْدَتِهِ أَدَاؤُهُ بِنَفْسِهِ أَوْ بِمَثَلِهِ أَوْ قِيَمَتِهِ».

با توجه به حقیقت اسکناس که عینیتی ندارد و هویتش همان توان خرید است، پس قرض اسکناس تملیک مقداری معین از قدرت خرید خواهد بود که بازایش همان مقدار قدرت خرید باید برگردانده شود. لذا وقتی دو میلیون تومان قرض گرفته می شود، در حقیقت قدرت خریدی برابر با دو میلیون تومان قرض گرفته شده است و موقع ادای بدهی در موعد مقرر

هرگاه قراردادی بر اسکناس مبنای پول معتبر گردد، چنین قراردادی لازم الزام قانونی به پیسوداخت نیست؛ اما در صورتیکه اسکناس به عنوان وسیله پرداخت اسنادی باشد.

باید همان میزان قدرت خرید، هرچند با مبلغ بیشتری اسکناس را پرداخت نماید؛ در غیر این صورت، بدهی خویش را تأدیه ننموده است. طبق این تعریف در قرض اسکناس، مصداق عین عبارت است از حاکی و محکی. یعنی اسکناس و قدرت خریدش و عوض واقعی آن نیز، همان توان و قدرت خرید، با اسکناس بیشتر است و بین این دو قدرت خرید (عوض و معوض) فرقی نیست.

در قلمرو حقوقی اسلام، نهادهایی چون قرض و دیگر قراردادها از تأسیسات عرفی عقلایی می باشند نه از تأسیسات شرع اسلام، هرچند در زمان حیات رسول اکرم ﷺ این نهاد های عرفی عقلایی متداول بوده و به امضای قانونگذار اسلام نیز رسیده اند. با وجود این، روابط حقوقی و معاملی، منحصر در قراردادهای رایج در آن زمان نمی شوند. تملیک اسکناس

به موجب قرارداد، چه تملیک از نوع بیع و چه از نوع قرض، در هر صورت تملیکی معجانی نمی باشد، بلکه تملیک عین به ازای عوض واقعیش می باشد. بنابراین، شخصی که یک میلیون تومان به موجب عقد قرض به دیگری می دهد تا بعد از مدتی معین عوض واقعی آن، یعنی قدرت خریدی برابر همان مبلغ را به او برگرداند، تشخیص تفاوت این دو قدرت خرید منوط به شناخت حقیقت قدرت خرید و وعاء آن می باشد.

البته اگر حقیقت اسکناس را صرف قدرت خرید بدانیم، از موجودات اعتباری محسوب شده، اصلاً صدق عین بر آن نمی شود تا مشمول تعریف قرض باشد. اما اگر حقیقت قرض عبارت از تملیک مالی لآخر بعوضه الواقعی باشد، شامل قرض اسکناس نیز خواهد شد، زیرا قانونگذار در اسکناس اعتبار مالیت نموده است.

**شناخت حقیقت قدرت خرید اسکناس:**

شناخت حقیقت قدرت خرید اسکناس و اینکه توان خرید از چه مقوله ای (ماهیت یا وجود) است و تشخیص وحدت یا تعدد قدرت خرید اعتبار شده در اسکناسها و تعیین تباین و تغایر میان قدرت موجود در اسکناسها با یکدیگر، ما را در شناخت ماهیت قرارداد قرض اسکناس یاری می دهد.

در این رابطه، از یک سو، می توان چنین اظهار نظر نمود که قدرت خرید اعتبار شده در اسکناس، طبیعتی لایشرط از شماره های اسکناس می باشد. لذا فرقی میان قدرت خرید موجود در این شماره از اسکناس با شماره های دیگر وجود ندارد.



خود اسکناس، نفس قدرت خرید نمی‌باشد، بلکه صرفاً حاکی از قدرت خرید است. بنابراین قدرت خرید، عبارت است از کلی طبیعی که متکثرالوجود است در خارج به تکرر افراد؛ به این معنا که وجود کلی طبیعی عین وجود فرد است و بین افراد اسکناسها وحدت سنخیه خارجی است که این وحدت منافی با کثرت عددیه ندارد. و لهذا گفته می‌شود: «در عین وحدت، کثرت و در عین کثرت، وحدت است»؛ یعنی توان خرید، قرض داده می‌شود و به موجب قرارداد قرض، میزان معینی قدرت خرید به مقترض منتقل می‌گردد و خود اسکناس منقالتی در این طبیعت ندارد و فقط به چنین موجودی اعتباری تحقق و وجود عینی و خارجی می‌بخشد. در انطباق تعریف قرض بر اسکناس، می‌توان به حسب عوارض خارجی و شخصی اسکناسهای حاکی از قدرت خرید، تعدد میان عوض و مقترض را توجیه نمود، در حالی که به حسب ماهیت و حقیقت تعدد و تغایری میان دو قدرت خرید وجود ندارد، بلکه تشخیص و تعدد و تباین عوض و مقروض از ناحیه عوارض خارجی می‌باشند.

از سوی دیگر، می‌توان حقیقت قدرت خرید اعتبار شده در اسکناس را از مقوله وجود دانست که قابلیت تشکیک داشته، به حسب مراتب تشکیکی آن، تعدد و تکرر بیابد، بر این اساس که وجود؛ یک حقیقت واحده دارای مراتب متفاوت است. و قهراً با انطباق تعریف قرض بر اسکناس، میان قدرت خرید عوض و مقروض، تعدد و تباین وجود دارد. به این ترتیب، به موجب قرارداد و قرض اسکناس، قدرت خرید

معینی به ازای قدرت خرید دیگری مغایر با قدرت خرید اول از حیث مرتبه وجودی تملیک می‌شود. فافهم.

### تطبیق قرارداد قرض بر قدرت خرید اعتباری:

با شناخت حقیقت اسکناس و مفهوم قدرت خرید، می‌توان چنین مال اعتباری را موضوع عقد قرض دانست و قدرت خرید معینی که در مبلغ معینی اسکناس عینیت یافته است را به موجب قرارداد قرض به ازای عوض واقعی، یعنی همان قدرت خرید در هر مبلغی اسکناس که در سر موعد مقرر نمایان شود، به دیگری منتقل نمود، و مقترض به موجب قرارداد قرض، متعهد به پرداخت همان میزان قدرت خرید در یافتن در سررسید قرض می‌باشد، هر چند آن میزان قدرت خرید در یافتن در مبلغ بیشتری اسکناس عینیت خارجی یابد، پس صرفاً متعهد به پرداخت همان مبلغ اسکناس در یافتن نخواهد بود، زیرا در این صورت عوض واقعی و پرداخته نپرداخته است؛ لذا تفریح ذمه نموده و در مقابل قرض متعهد و ضامن خواهد بود، خصوصاً در وضعیت کنونی که ارزش پول کاهش یافته و نرخ تورم رو به افزایش می‌باشد و ارزش یک میلیون تومان در طول مدت یک سال کاهش یافته، پرداخت ارزش واقعی آن در سال بعد با اضافه نمودن نرخ تورم و با توجه به نوسانات نرخ کالا و قدرت خرید در بازار میسر خواهد بود؛ بدون اینکه رباخواری صورت پذیرفته باشد، زیرا در چنین قراردادی منفعتی حاصل نشده است تا مصداق ربا گردد، هر چند از حیث تعداد اسکناس افزایش پیدا کرده است. اما حقیقت

اسکناس، عبارت از قدرت خرید اعتبار شده در آن می‌باشد نه نفس اسکناس. و افزایش آن به افزایش قدرت خرید و ارزش پول است، نه صرف افزایش تعداد اسکناسها بدون افزایش قدرت خرید.

بنابراین، در صورتی که مقترض تعداد اسکناسهای بیشتری که نمایانگر همان میزان قدرت خرید دریافتی می‌باشد، رابه مقروض بپردازد، دقیقاً بدهی خود را پرداخته است نه بیشتر و ذمه‌اش بری خواهد گشت، زیرا عوض واقعی آنچه را دریافت کرده بوده، داده است. و مقروض نیز در این قرارداد منقسمت را کسب نموده است تا رباخواری نبوده باشد. و لذا، این قرارداد، مصداق «كُلُّ قَرْضٍ يَجْرُ الْمَنْفَعَةُ» خواهد بود. اما اگر مقترض در زمان تأدیه بدهی خود همان تعداد اسکناسهای دریافتی که در اثر تورم ارزش و مالیتش کاهش یافته است را به مقروض بپردازد، کمتر از آنچه دریافت نموده بوده، پرداخته است؛ لذا ذمه‌اش بری نخواهد شد و مقروض زیان خواهد دید و اصل مسلم عقلایی «تساوی عوضین» رعایت نخواهد شد.

به این ترتیب، قراردادهای وام رایج در دنیا توسط بانکهای جهانی را نمی‌توان باطل و مصداق رباخواری دانست، زیرا هر زیادتی منفعت نخواهد بود. افزایش تعداد اسکناسها یا هر واحد پولی بدون افزایش قدرت خرید ایجاد منفعت نخواهد نمود، بلکه تساوی بین ارزش پرداختی (عوض) و ارزش دریافتی (مقروض) را محقق می‌سازد؛ زیرا نوسانات نرخ تورم و افزایش آن، موجب کاهش ارزش و قدرت خرید موجود در آنها می‌شود. بنابراین،

باید در ارزش پرداختی توسط مقترض به عنوان عوض آنچه دریافت نموده (معوض) به میزان نرخ تورم افزوده گردد.

### اسکناس و مهریه:

در قرارداد نکاح، ذمه زوج به مبلغ معینی به عنوان مهریه در مقابل زوجه مشغول خواهد شد و در حقیقت، بدهی زوج همان قدرت خرید موجود در آن مبلغ اسکناس خواهد بود، نه نفس اسکناسها. لذا، زوجه مالک آن میزان توان خرید است و هر وقت بخواهد می تواند آن را مطالبه نماید. و زوج نیز هرگاه بخواهد این بدهی خویش را تأدیه نماید، باید به همان میزان قدرت خرید را پردازد تا ذمه اش تفریغ گردد؛ و چه بسا آن میزان قدرت خرید در تعداد اسکناسهای بیشتری در زمان پرداخت منعکس باشد و مثلاً قدرت خرید سی هزار تومان بیست سال گذشته برابر با یک میلیون تومان کنونی باشد.

### اسکناس و قاعده اتلاف:

هر چند هویت اسکناس را فانی در محکی آن، یعنی قدرت خریدش بدانیم و مالیت اسکناس را امری اعتباری بپنداریم، نمی توانیم مانع از جریان قاعده اتلاف در آن باشیم، زیرا قدرت خرید اتلاف پذیرست و با از بین بردن حاکی (اسکناس) محکی آن (قدرت خرید) نیز از بین می رود. مثلاً با به آتش کشیدن مبلغ معینی اسکناس، به همان میزان، قدرت خرید اتلاف می شود، زیرا وجود محکی (قدرت خرید) بستگی به وجود حاکی آن (اسکناس) دارد.

بنابراین، به موجب قاعده اتلاف مبنی بر «مَنْ أَتْلَفَ مَالَ الْغَيْرِ فَهُوَ ضَامِنٌ» اتلاف کننده اسکناس، مالی را اتلاف نموده است

و ضامن جبران آن می باشد و چون حقیقت اسکناس، قدرت خرید می باشد و مالیتش به قدرت خرید مندرک در آن است، شخص متلف باید همان میزان مالیتی را که اتلاف کرده است جبران نماید و به دارنده اش تأدیه نماید. لذا، چه بسا تعداد اسکناسهایی که تلف کرده است، کمتر از تعدادی باشد که ملزم به پرداختش به موجب ضمان قهری می باشد.

شناخت حقیقت قدرت خرید اسکناس و اینکه توان خرید از چه مبنای (ماهیت یا وجود) است و تشخیص وحدت یا تعدد قدرت خرید اعتبار شده در اسکناسها و تعیین تاین و تقاب میان قدرت موجود در اسکناسها با یکدیگر، فارا در شناخت ماهیت قرارداد قرضی اسکناسها بسیاری مسی دهد

### اسکناس و غصب:

به موجب قاعده «وَعَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَهُ» شخص غاصب ضامن پرداخت اموالی می باشد که بدون اذن و اجازه مالکشان در آنها تصرف نموده است. به تعبیر دیگر، ضمان عبارت است از «آمدن شیء در ذمه بوجوه اعتباری» و در مقام تفریغ ذمه در صورت وجود عین مقصوبه که مصداق حقیقی تحقیقی آن وجود اعتباری است، ملزم به پس دادن همان عین خواهد بود.

اما در رابطه با غصب اسکناس، چون هویت این مال فانی در محکی اش، یعنی قدرت خریدش می باشد؛ هر چند عین اسکناسهای غصبی نزد غاصب موجود

باشد، با وجود این، شخص غاصب ضامن مالیت غصب شده، یعنی میزان قدرت خرید مندرک در اسکناسها می باشد. لذا، در صورت کاهش ارزش پول به جهت نوسانات قیمت بازار و بیالافتن میزان تورم، غاصب ملزم به پرداخت تعداد بیشتری اسکناس نسبت به اسکناسهای غصب شده موجود می باشد. در حقیقت، ذمه غاصب مشغول به قدرت خرید اسکناسهای غصب شده می باشد. پس هر چند عین اسکناسهای مقصوبه موجود باشد اما توان خریدش در اثر افزایش توزم کاهش یافته باشد، پرداخت همان اسکناس غصبی میری ذمه غاصب نمی باشد، زیرا مقصوب قدرت خریدی است که خود عینیت ندارد و به وسیله محکی آن اخذ شده است و همان مأخوذ، یعنی قدرت خرید باید به وسیله اسکناسهایی که نمایانگر آن هستند برگردانده شود، نه اسکناسهای غصب شده موجود.

با توجه به آنچه گذشت، مسأله تعویق پرداخت خمس روشن می شود. ضمناً ذکر این نکته بایسته است که علم و جهل تأثیری در اشتغال ذمه و تفریغ آن ندارد و هرگاه شخص متوجه شد، باید ذمه خود را فارغ نماید.

وَاللّٰهُ الْمَالِكُ بِحَقَائِقِ الْأُمُورِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱۷ / ربیع المولود ۱۴۱۴ هـ. ق. ۱۴ / شهریور ۱۳۷۲ هـ. ش.

محمدالموسوی البجنوردی  
پی نوشتها:

۱. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، کتاب دین و قرض، ص ۶۵۳ مسأله ۸ و ص ۶۵۵ مسأله ۱۴.
۲. امام خمینی، استفتانات، ج ۲، باب قرض، ص ۲۹۱، مسأله ۲۷.